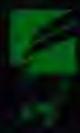
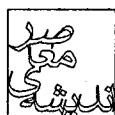


آسیب شناسی ناسیونالیسم رومانتیک ایرانی

گذشته گرایی؛ خودشیفتگی
دیگرستیزی؛ زبان محوری
عبدالرضا نواصری







آسیب‌شناسی ناسیونالیسم رومانتیک ایرانی

(گذشته‌گرایی؛ خودشیفتگی؛ دیگرستیزی؛ زبان‌محوری)

عبدالرضا نواصری



کامروز

تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از سه‌راه طالقانی،

خیابان نیرو، شماره ۷/۱، تلفن: ۷۷۶۲۶۳۷۹

آسیب‌شناسی ناسیونالیسم رومانتیک ایرانی

عبدالرضا نواصری

● ویراستار: علی قاسمی

● چاپ اول ۱۴۰۲ تهران ● شمارگان ۳۳۰ نسخه ● قیمت ۱۳۰۰۰۰ تومان

● صفحه‌آرا: المسانه شاه‌کرمی ● چاپ و صحافی: پردیس دانش

● طراح جلد: مریم اسدی خونساری

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۴۵۰-۱۷-۰ ISBN 978-622-7450-17-0

همه‌ی حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است Printed In Iran

- | | |
|-------------------------|---|
| سرشناسه | : نواصری، عبدالرضا، ۱۳۵۷- |
| عنوان و نام پدیدآور | : آسیب‌شناسی ناسیونالیسم رومانتیک ایرانی (گذشته‌گرایی، خودشیفتگی، دیگرستیزی، زبان‌محوری)/عبدالرضا نواصری. |
| مشخصات نشر | : تهران: گام نو، ۱۴۰۰. |
| مشخصات ظاهری | : ۲۲۴ ص: ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م. |
| فروست | : اندیشه‌ی معاصر. |
| شابک | : ۱۳۰۰۰۰۰ ریال 978-622-7450-17-0: |
| وضعیت فهرست نویسی | : فیبا |
| یادداشت | : کتابنامه. |
| موضوع | : ملی‌گرایی Nationalism |
| رده بندی کنگره | : ۳۱۱JC |
| رده بندی دیویی | : ۳۲۰/۵۴ |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۸۷۳۸۷۶۸ |
| اطلاعات رکورد کتابشناسی | : فیبا |

بر خود لازم می‌دانم از آقای علی قاسمی مدیر محترم نشر گام‌نو که
زحمت ویراستاری و چاپ کتاب‌های این جانب را به اتفاق همکاران
خود متقبل شده‌اند؛ تشکر نمایم. هم‌چنین از آقایان دکتر حسین
عباسی و مهندس امیر انواری که مشوق و یاری دهنده‌ی این جانب در
مسیر تدوین آثار تألیفی‌ام تاکنون بوده‌اند، سپاس فراوان دارم.

فهرست

مقدمه ۹

فصل اول - گذشته گرایی در ناسیونالیسم رومانتیک ایرانی

- ۱۷ تمایز گذشته و تاریخ
 ۳۰ تاریخ‌نگاری ایدئولوژیک و ناسیونالیسم
 ۴۱ تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی در ایران
 ۴۵ گذشته گرایی در جامعه‌ی ایرانی

فصل دوم - خودشیفتگی در ناسیونالیسم رومانتیک ایرانی

- ۶۱ خودشیفتگی
 ۶۳ خودشیفتگی در فرهنگ ایرانی
 ۶۹ نمودهای عینی خودشیفتگی در جامعه
 ۱۰۵ بررسی علل بروز خودشیفتگی در جامعه‌ی ایرانی

فصل سوم - مفهوم "دیگری" در ناسیونالیسم رومانتیک ایرانی

- ۱۱۸ مفهوم "دیگری" از دیدگاه متفکران
 ۱۲۳ دیگرستیزی در نظام‌های توتالیتار
 ۱۲۶ مفهوم "دیگری" در ناسیونالیسم
 ۱۳۰ مفهوم "دیگری" و آگاهی از "غیر" در ناسیونالیسم ایرانی

۱۳۸	کین‌توزی به "دیگری" از دیدگاه ماکس شلر
۱۴۲	دیدگاه کارل گوستاو یونگ در خصوص دشمن‌سازی از "دیگری"

فصل چهارم - زبان محوری یا ناسیونالیسم زبانی

۱۴۸	تعریف و کارکرد زبان
۱۵۱	نقش زبان در ناسیونالیسم فرهنگی و مدنی
۱۵۵	مبانی نظری ناسیونالیسم زبانی
۱۵۵	یوهان گوتفرد هردر (۱۷۴۴-۱۸۰۳)
۱۶۲	یوهان گوتلیب فیخته (۱۷۶۲-۱۸۱۴)
۱۷۵	نقش زبان در نژادگرایی
۱۷۸	ناسیونالیسم زبانی در ایران

۲۰۳	نتیجه‌گیری
۲۰۹	منابع

مقدمه

ناسیونالیسم به عنوان جنبش و ایدئولوژی، محصول عصر مدرنیسم در نیمه‌ی دوم قرن هجدهم در اروپا و امریکا بود که در پیرساخت ملت‌ها و تکوین دولت-ملت‌های مدرن در جغرافیای سیاسی مشخص و مستقل، نیرویی مؤثر و قدرتمند بود. از ابتدای شروع فرایند ملت‌سازی بر بنیاد ناسیونالیسم در خصوص مفهوم ملت و عوامل شکل‌گیری آن، دو برداشت: ملت "قومی-فرهنگی"؛ و ملت "سیاسی" وجود داشت. در روایت نخست، مفهوم ملت بر عوامل عینی از قبیل قومیت؛ زبان؛ دین؛ و تاریخ استوار، و با ازلی، ارگانیک و طبیعی‌انگاشتن مقوله‌ی ملت، پیوستن به آن امری ذاتی و غیر ارادی تلقی می‌گردد. این مفهوم از ملت که در گفتمان ناسیونالیسم رومانتیک آلمانی و تفکرات نظریه‌پردازان آن-هردر و فیخته- تجلی یافت در فرایند ملت‌سازی، تحت تأثیر ایدئولوژی نازیسم که بر بستری از نظریات نژادگرایانه و دیگرستیزی استوار بود، با افزودن مؤلفه‌ی نژاد و خون به مفهوم و روایت خود از ملت، خصلتی راسیستی؛ غیر دمکراتیک؛ طردکننده؛ و خشونت‌ورز و اقتدارگرا به خود گرفت. اما در برداشت دوم که بر مفهوم

سیاسی از ملت استوار است، مؤلفه‌ی شکل‌گیری ملت و مفهوم آن بر حقوق شهروندی و تابعیت شهروندان از دولت ملی و برخاسته از اراده‌ی آزاد آنان است. در این روایت از مفهوم ملت، رابطه‌ی سیاسی شهروندان نه بر اساس مؤلفه‌های قومی، زبانی یا دینی بلکه بر اساس حقوق سیاسی در قالب قرارداد اجتماعی همراه با حقوق و تکلیف یک‌سان جهت شهروندان تعیین می‌گردد.

ناسیونالیسم رومانتیک برای مشروعیت‌بخشی به دولت ملی و شکل‌گیری مفهوم ملت مورد نظر خویش، علاوه بر مؤلفه‌های عینی، بر بستر ارزش‌های نهضت رومانتیسم و ابداع تاریخ به مثابه‌ی یک روایت فرهنگی از عناصری همچون برساختن‌های گذشته‌ی اسطوره‌ای؛ انواع روایت‌های تاریخی و فراتاریخی؛ افسانه‌ها و فولکلور؛ خوانش اعصار گذشته به مثابه‌ی عصرهای طلائی؛ اهریمن‌سازی و ترس از "دیگری"؛ تحریک احساسات و عواطف؛ و ایجاد حس خودبرترپنداری نسبت به "غیر"، بهره‌برداری می‌کند. در این گفتمان، گذشته و روایت‌های پیشامدرن با ابداع و مشاطه‌گری تاریخ، جهت معنادادن به امروز و مشروعیت‌بخشی به دولت‌های ملی، تکوین یافت و در مرزبندی‌های سیاسی در چارچوب دولت-ملت، و هم‌چنین هویت‌بخشی به مفهوم ملت تصویری، مورد استفاده‌ی مورخان ناسیونالیست قرار گرفت. تاریخ‌نگاران ناسیونالیست از طریق بازساخت گذشته و تاریخ‌نگاری ایدئولوژیک در تدوین تواریخ ملی با بردن ملت‌ها به تاریخ و ابداع قبaleی تاریخی و گذشته‌ی کهن برای آنان، سهم به‌سزایی در ایجاد آگاهی ملی؛ تولد ملت‌ها؛ و شکل‌گیری ناسیونالیسم داشته‌اند. در این تاریخ‌نگاری با ترسیم و تصویر ریشه‌داشتن ملت‌ها در گذشته‌های دور و اعتبارکردن استمرار تاریخی و بدون گسست برای آنها و نیز شکوهمندسازی گذشته‌ی باستانی بازکشف‌شده، ضمن ایجاد حس خودبرترپنداری و خودشیفتگی به "دیگری"، هویت ملی بر اساس تقابل و تمایز با دیگران تعریف می‌شود.

هابسبام مورخ برجسته‌ی بریتانیایی، تأثیر و اهمیت بازکشف گذشته و تاریخ‌نگاری اسطوره‌ای را در بر ساخت پروژه‌های هویتی و دمیدن روح خود بر تربینی به "دیگری" چنین توضیح می‌دهد:

«تلاش‌ها برای جایگزینی تاریخ با افسانه و داستان ساختگی صرفاً شوخی‌های زشت روشن‌فکری نیستند، به هر حال، آنها می‌توانند تعیین کنند چه چیزی به کتاب مدارس وارد شود... افسانه‌ها و داستان‌های ساختگی نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست‌های هویتی دارند، سیاست‌هایی که بر اساس آنها امروزه گروه‌هایی از مردم خود را با قومیت، دین یا مرزهای گذشته یا حال کشورها تعریف می‌کنند و با گفتن این نکته که "ما با دیگران متفاوت و از آنها بهتریم" می‌کوشند به ثبات معینی، آن‌هم در جهانی بی‌ثبات و لرزان، دست یابند»^۱.

پیروان مکتب رومانیسم با تکیه بر پیشینه‌ی تاریخی، "روح" خود را بازمی‌شناختند و با بازآفرینی بدون نقد رویدادهای تاریخی بر خلاف متفکران عصر روشن‌گری، خود را وارث گذشته‌ای پرشکوه و سرشار از عظمت و مجد می‌دانستند.

ناسیونالیسم رومانتیک ایرانی که از اوایل دوره‌ی مشروطیت با آراء و افکار منورالفکرانی همچون میرزا آقاخان کرمانی و میرزا فتحعلی آخوندزاده تبلیغ و ترویج، و سپس در جریان تکوین دولت ملی مدرن در دوره‌ی رضاشاه به گفتمان مسلط و مشروعیت‌بخش به سلطنت پهلوی تبدیل گردید، نسخه‌ی ایرانی ناسیونالیسم رومانتیک آلمانی بود. در ناسیونالیسم رومانتیک ایرانی با نگاه تخیلی و احساسی و تحت تأثیر مکتب رومانیسم به تکوین هویت ملی ایرانی نگریسته می‌شد و مفهوم «ملت بر اساس مشخصه‌هایی از قبیل نژاد آریایی؛ زبان فارسی؛ تقدیس رومانتیک تاریخ

۱. اریک هابسبام، *دریای تاریخ*، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، (تهران، نشر لاهیتا، ۱۳۹۷)، ص ۲۶.

باستان؛ و ساختن عصر طلایی از آن؛ و معرفی عرب، ترک و اسلام به عنوان "دیگری" ایرانیان استوار گردید. این گفتمان تحت تأثیر تاریخ‌نگاران غربی و شرق‌شناس که برای نخست‌بار تاریخ قبل از اسلام و باستانی ایران را بازکشف می‌نمودند و هم‌چنین کشفیات و داده‌های باستان‌شناسان که با مقاصد ناسیونالیستی در خدمت پروژه‌ی ملت‌سازی قرار داشتند در صدد بودند که با ساختن گذشته‌ای اسطوره‌ای و ترسیم عصر طلایی از ایران باستان، هویت "ما"ی ایرانی را در تضاد و تقابل با "دیگری" عرب و اسلام قرار دهند و با قلمدادکردن آنها به عنوان عوامل عقب‌ماندگی تاریخی ایران از سویی، و از سوی دیگر همذات‌پنداری با فرهنگ غربی، جهت التیام و تخفیف حس تحقیر ناشی از عقب‌ماندگی، با ساختن هویتی ناب و یک‌دست آریایی برای ایرانیان بر عقب‌ماندگی تاریخی ایران، غلبه نمایند. شکوهمندسازی از گذشته‌ی باستانی و تاریخ کهن همراه با "ابداع سنت"، نقشی اساسی در برساخت هویت ملی ایرانی مورد نظر ناسیونالیست‌های رومانتیک داشت. اما مؤلفه‌های مورد نظر این ناسیونالیسم رومانتیک در برساختن و شکل‌گیری مفهوم ملت که با گذشته‌گرایی اسطوره‌ای؛ خودشیفتگی؛ و برتری‌جویی نسبت به "غیر" و انگاشتن "دیگری" به‌مثابه‌ی اهریمن همراه بود، به دلیل نگاه دونالیستی به جهان و پیرامون خویش؛ و تقسیم جهان به "ما" و "آنها"، ضمن ناکامی در فراهم کردن حس هویت ملی فراگیر در جامعه‌ی متکثر ایرانی، از ارتباط صحیح و منطقی با جغرافیای پیرامون خود و فهم واقعی تحولات جهان مدرن مبتنی بر ارزش‌های دموکراتیک و حقوق شهروندی نیز ناتوان بود.

در زمان حاضر و با گذشت چهار دهه از انقلاب اسلامی، ناسیونالیسم رومانتیک ایرانی در واکنش به ایدئولوژی دینی حاکم، و وجود بحران مشروعیت ایدئولوژیک و هویتی در جامعه، و هم‌چنین تجربه‌ی حاکمیت اسلام سیاسی در قدرت، بار دیگر در قالب گفتمان ناسیونالیسم رومانتیک

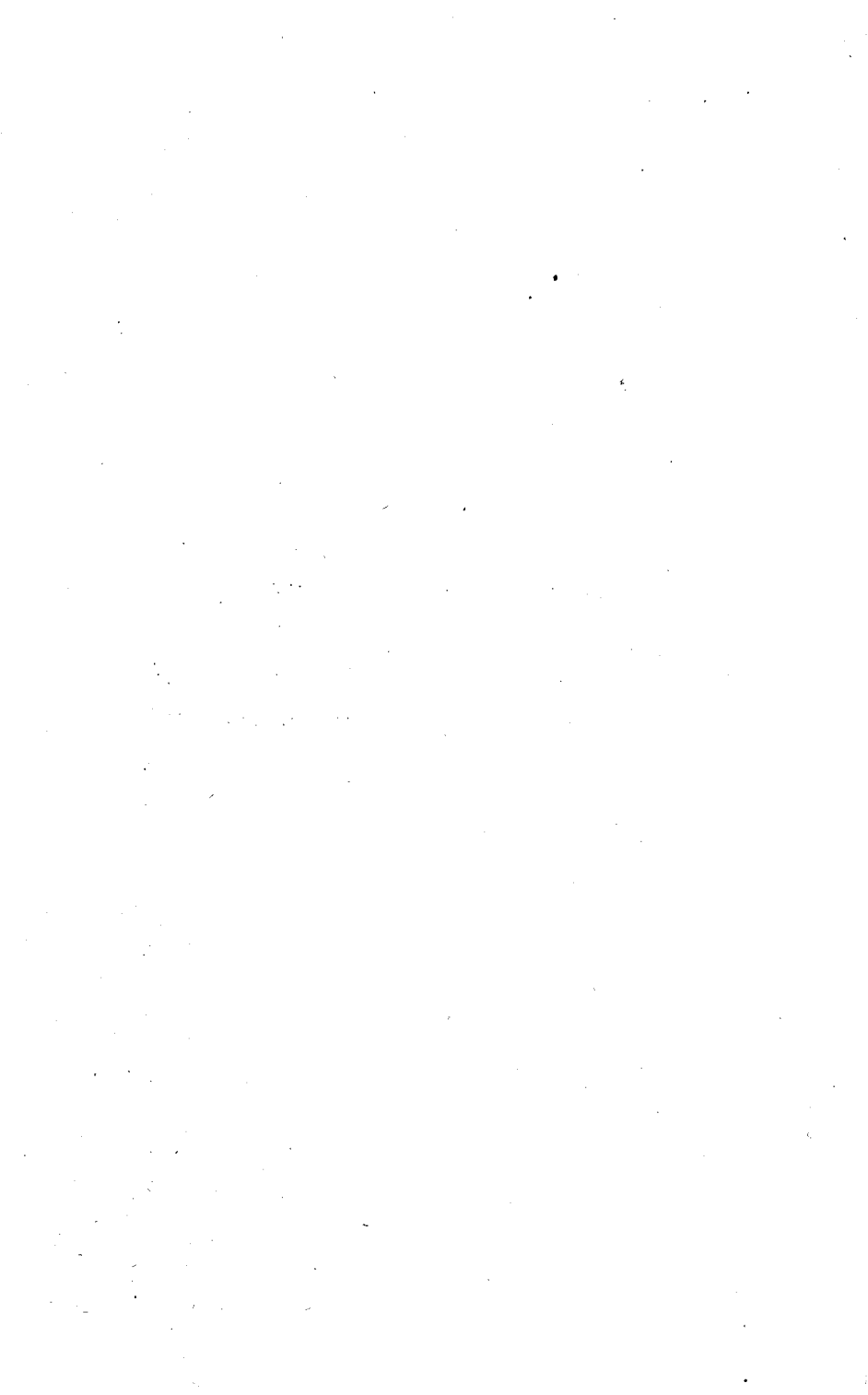
نوهخامنشی و نوناسیونالیسم ایران‌شهری به عنوان بدیل به جامعه‌ی ایرانی مطرح می‌شود و واضعان آن جهت گسترش گفتمان خود در جامعه و بسیج توده‌های ناراضی از وضعیت اکنونی، مجدداً با ترویج تاریخ‌نگاری ایدئولوژیک و روایت اسطوره‌ای از گذشته که با خودبرتربینی و تعریف هویت ایرانی در تقابل و ستیز با "دیگری" همراه است، بهره‌برداری می‌کنند. در این نوناسیونالیسم رومانتیک ایرانی، هم‌چنین زبان و تاریخ، تجلی‌گاه "روح قومی" و ابزار ازلی آگاهی ملی تلقی می‌گردد و کلیه‌ی عناصر فرهنگی دوره‌ی پیشامدرن ایرانی با روایتی سیاسی از آنها و نشانیدن بار احساسی و عاطفی بر آنها در خدمت مشروعیت‌بخشی به نظریه‌ی نوناسیونالیسم رومانتیک ایرانی با تکیه بر پیشینه‌ی تاریخی و باستانی قرار می‌گیرد. هم‌چنین با دمیدن روح خود برترینی نژادی و فرهنگی به کشورهای همسایه — جهان عرب و سنی — و هم‌چنین "جهان ترک‌تبار" به مثابه‌ی "دیگری" و اغیار به ایرانیان، معرفی می‌شوند.

این نگاه ایدئولوژیک و حسرت‌بار به گذشته و تبدیل زبان و تاریخ به ابزار هویت‌یابی، زمینه و بستری است جهت کین‌توزی به "دیگری" و هم‌چنین احساس برتری به "غیر"، که ضمن ایجاد خسارت‌های جبران‌ناپذیر، از سویی به مانعی در مسیر رشد و توسعه‌ی پای‌دار جامعه‌ی ایرانی، و از سوی دیگر، موجب تأخیر در روند شکل‌گیری هویت ملی فراگیر ایرانی جهت فهم و راه‌یابی به آینده‌ای واقع‌نگرانه شده؛ که پی‌آمدش، تضعیف نقش ایران در جامعه‌ی جهانی به عنوان بازی‌گری فعال در روند صلح و دوستی و همکاری و تعامل منطقه‌ای و بین‌المللی، و تیره و مختل نمودن فضای تعامل و گفت‌وگو با فرهنگ‌های دیگر است.

در این نوشتار به آثار مخرب آفت‌های گذشته‌گرایی ایدئولوژیک؛ خودشیفتگی و خودبرترپنداری؛ دیگرستیزی؛ و زبان‌محوری موجود در ناسیونالیسم رومانتیک ایرانی و تأثیر آن بر فرهنگ و انسجام اجتماعی و ملی جامعه‌ی ایرانی پرداخته می‌شود.

«انسان‌ها تاریخ خود را می‌سازند ولی نه آن‌گونه که خود می‌خواهند یا در شرایطی که خود آنها را برگزیده‌اند، بل در شرایط داده‌شده‌ای که میراث گذشته است و خود انسان‌ها با آن شرایط به‌طور مستقیم درگیرند. بار سنت تمامی نسل‌های گذشته با تمام وزن خود چون کابوسی بر مغز زندگان سنگینی می‌کند.»

کارل مارکس



فصل اول

گذشته‌گرایی در ناسیونالیسم رومانتیک ایرانی

تمایز گذشته و تاریخ

گذشته به مثابه‌ی رویدادها و شواهدی که مبتنی بر حافظه؛ آگاهی اسطوره‌ای؛ خاطره؛ و در مواردی افسانه و داستان‌های ساختگی است، با تاریخ به مثابه‌ی تفسیر علمی و واقعی رویدادهای گذشته که مبتنی بر مدرک؛ سند؛ و داده‌های تاریخی اثبات‌پذیر است، در روایت‌های ایدئولوژیک و سیاسی، تبدیل به ابزار و "ماده‌ی خام ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی یا قومیتی یا بنیادگرا"^۱ جهت مشروعیت‌بخشی به قدرت سیاسی و هدف‌های ایدئولوژیک می‌شود.

گذشته و تاریخ‌نگاری ایدئولوژیک همیشه نقش محوری در مشروعیت‌بخشی ایدئولوژیک و تقدس‌بخشیدن به نظام‌های تمامیت‌خواه و توتالیتار و خودکامه داشته است. احتیاج به کسب مشروعیت به خصوص

۱. اریک هابشام، *درباره‌ی تاریخ*، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، (تهران، نشر لاهیتا، ۱۳۹۷)، ص ۲۲.

برای نظام‌هایی که بر خرسندی عمومی و برآمده از حاکمیت مردمی بنا نشده‌اند، اهمیت حیاتی دارد. از این‌رو، تمام نظام‌های تمامیت‌خواه از طریق تاریخ‌نگاری ایدئولوژیک و بازتفسیر گذشته، ضمن ممکن‌ساختن کسب قدرت و کنترل زمان حال و مهار آینده، همیشه درصدد کنترل تفسیر گذشته به نفع اهداف ایدئولوژیک و سیاسی خود هستند. جورج اورول در رمان ۱۹۸۴ اهمیت کنترل و مهار گذشته را از زبان حزب حاکم که حزبی توتالیت‌ر توصیف شده است، چنین بازگو می‌کند:

«هر کس گذشته را زیر نگین داشته باشد زمام آینده را در دست می‌گیرد، هر کس حال را زیر نگین داشته باشد، زمام گذشته را در دست می‌گیرد... گذشته در اسناد و خاطره‌ی انسان وجود دارد بسیار خوب ما یعنی حزب تمام اسناد و خاطرات را زیر نگین گرفته‌ایم بنابراین این گذشته را هم زیر نگین داریم»^۱

هم‌چنین مایکل استورمر استاد تاریخ دانشگاه ارلانگن آلمان و از باورمندان به نظام‌های توتالیت‌ر در جدال نظری با یورگن هابرماس، ضمن ابزاری‌دانش‌تاریخ‌نگاری جهت بازسازی آگاهی ملی و جهت‌گیری‌های جدید ایدئولوژیک، اهمیت کنترل گذشته و بازکشف آن را جهت هویت‌بخشی و به‌دست‌گرفتن آینده این‌گونه توضیح می‌دهد:

«از دست‌رفتن جهت‌گیری و جستجوی هویت رابطه‌ی نزدیکی با هم دارند، اما هر کس گمان برد که این دو هیچ‌گونه تأثیری بر سیاست و حکومت و بر آینده ندارند، این حقیقت را نادیده گرفته است که در سرزمینی بدون تاریخ، هر کس که خاطرات گذشته را زنده کند، مفاهیمی وضع نماید و گذشته را تفسیر کند، آینده از آن اوست»^۲

ناسیونالیست‌های افراطی همچون سایر ایدئولوژی‌های غیر مداراگرایانه،

۱. جورج اورول، ۱۹۸۴، ترجمه‌ی صالح حسینی، (تهران، نشر نیلوفر، ۱۳۶۹)، ص ۲۲۸.

۲. رابرت هولاب؛ یورگن هابرماس، نقد در حوزه عمومی، ترجمه‌ی حسین بشیریه، (تهران، نشر نی،

از دیگر گروه‌هایی هستند که با تفسیر ایدئولوژیک از گذشته به اهمیت آن در روند برساخت ملت و ایجاد حس هم‌بستگی جمعی در قلمرو ملی توجه نشان می‌دهند. به‌طور مثال، عبدالله جودت ناسیونالیست ترک و از بنیان‌گذاران حزب ترقی و اتحاد و جنبش ترک‌های جوان ترکیه در خصوص نقش آشکار و تعیین‌کننده‌ی تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی و ایدئولوژیک در ساختن آینده و اعتباربخشی به موجودیت فعلی ملت‌ها چنین می‌گوید:

«ملت‌هایی که تاریخ و آینده‌ی خود را خوب نمی‌فهمند، نمی‌توانند وجود مستقل داشته باشند. ملت‌هایی که نمی‌توانند خود را بفهمند، جزء مایملک دیگران می‌شوند».^۱

هم‌چنین سعید نفیسی از مورخان ناسیونالیست عصر پهلوی به اهمیت بسط و تفصیل گذشته‌ی کهن واقعی و ساختگی و تاریخ به‌مثابه‌ی ابزار مؤثر تکوین ملت در پروژه‌های ناسیونالیستی آگاه بود. او تاریخ را در «پرورش روح ملی و خصال مردانه و دوستداری میهن و سرزمین نیاکان، و بالاتر از همه دوستداری فرهنگ و سنن و شئون ملی و نژادی، بهترین و برترین وسیله»^۲ می‌دانست. در حقیقت برساخت گذشته‌ی کهن و اساطیری که بر آن است ریشه‌ی حال ملت را در گذشته‌های باستانی نشان دهد در فرایند ملت‌سازی ناسیونالیسم امری حیاتی و کلیدی است.

با ظهور تاریخ‌نگاری ایدئولوژیک در قرن نوزدهم و هم‌زمان با تولد دولت‌های ملی، بازسازی و تفسیر گذشته جهت مشروعیت‌بخشی به مرزبندی‌های سیاسی در قالب ساختار دولت-ملت مورد توجه قرار گرفت. گذشته به عنوان عنصر اساسی و بنیادین در این تاریخ‌نگاری از طریق آموزش و پرورش همگانی؛ تدوین کتاب‌های تاریخی؛ کشفیات باستان‌شناسی؛ تحقیقات جانب‌دارانه؛ و نهادهای ناسیونالیستی مورد

۱. عباس ولی، گفتارهایی در خاستگاه ناسیونالیسم کرد، (تهران، نشر چشمه، ۱۳۹۸)، ص ۴۹.

۲. فخرالدین عظیمی، هویت ایران، (تهران، نشر آگاه، ۱۳۹۹)، ص ۲۹۳.

بررسی قرار گرفت. مورخان تواریخ ملی همراه با باستان‌شناسان، مهندسان بازکشف و بازسازی گذشته و مهار آن در جهت اهداف ایدئولوژیک و خلق روایت‌های تاریخی به شمار می‌روند، و در ایجاد و دگرگون ساختن ذهنیت اجتماعات سیاسی موسوم به ملت‌ها سهم عمده‌ای دارند. روی‌کرد ناسیونالیستی جهت تکوین آگاهی ملی، پایه‌های اساسی‌اش بر تاریخ‌نگاری مورخان تواریخ ملی استوار شده است. اما برخی از مورخان با تفسیر علمی و برداشتی عینی از تاریخ و گذشته، بر آن بوده‌اند که روایت‌های اسطوره‌ای و پندارگونه را از حیطه‌ی تاریخ بزدایند و ضمن تردید بر سلطه‌ی مطلق فرا روایت‌های ناسیونالیستی بر تاریخ‌نگاری، از طریق تحقیقات علمی و داده‌های تاریخی، با تمایزگذاری بین "گذشته" و "تاریخ"، غایت تاریخ‌نگاری را بازسازی گذشته بر مبنای آنچه واقعاً رخ داده، قلمداد کنند. این جریان که به تاریخ‌نگاری انتقادی از گذشته و فرا روایت‌های تاریخی باور دارد بر آن است که "گذشته"، روایتی از «رویدادهای تاریخی است که ارباب قدرت در هر جامعه، آن را برای تداوم استیلا و استثمار به کار می‌گیرند».^۱ این گذشته از راه نهادهای تاریخی؛ وقایع‌نگاری؛ و دیگر تمهیدات تاریخی از جانب مراجع قدرت و ثروت به کار گرفته می‌شود؛ تا غالباً متضمن مشروعیت و سروری اربابان قدرت باشد و به تبع آن، مردمان واداشته شوند که با پذیرش سروری صاحبان قدرت، صحنه‌گذار مشروعیت آنان باشند.

«گذشته به انسان اجبار می‌کرد که چه باید بکند و به چه اعتقاد داشته باشد. این کار از تاریخ ساخته نیست... مرگ گذشته انکار وجود آینده‌ای برای تاریخ نیست، هر یک از ما موجودی تاریخی است که در قالب زمان تمکن یافته و لذا عدم آگاهی به این ضمیر تاریخی ما را در معرض مخاطرات قرار می‌دهد. اگر چه باید گفت که تاریخ از جنس گذشته نیست. گذشته همواره ایدئولوژی معلوم‌الغایتی بوده که صرفاً ابداع شده تا برای

۱. جان هرولد پلام، مرگ گذشته، ترجمه‌ی عباس امانت، (تهران، نشر اختران، ۱۳۸۶)، ص ۸.

سیطره بر افراد انسان و یا برانگیختن مردمان و یا تشویق طبقات به کار گرفته شود. از هیچ چیز مانند مفاهیم گذشته چنین به تباهی بهره‌برداری نشده است. آینده‌ی تاریخ و مورخان تطهیر داستان بشر از کابوس‌های مجازی این گذشته به نتیجه است... گذشته تنها معدودی را خدمت کرده شاید که تاریخ خادم کثیری باشد.^۱

از سویی دیگر، جان هارولد پلام تاریخ‌نگار برجسته‌ی انگلیسی ضمن تمایز گذاشتن بین گذشته و تاریخ، بر این باور است که تاریخ‌نگاری نوین با ره‌اشدن تدریجی از یوغ گذشته و آلات و ابزار سروری آن، معطوف به جریان آزاداندیشانه‌ای شده که لاجرم انسان از بندگی مراجع قدرت و ابزار کسب مشروعیتشان نجات یافته و ما آدمیان در همه‌ی جامعه‌ها مجال آن را یافته‌ایم تا واقعیت رویدادهای تاریخی را به درستی و بدون اعمال غرض‌ها و شائبه‌های اصحاب و حاکمان قدرت و نهادهای مدافع ایشان دریابیم و به تحلیل و شناخت چرایی جریان‌های تاریخی آگاه گردیم. پلام هم‌چنین در جهت رهایی از ثقل شدید گذشته و خلاصی از حکومت مردگان و درگذشتگان بر اذهان زندگان، بر این باور است که «هر چه بیش‌تر تاریخ را بشناسیم بیش‌تر از چنگ حکومت گذشته و از شر سالاری مردگان بر اذهان و آگاهی‌مان خلاص خواهیم شد».^۲

اریک هابسبام تاریخ‌نگار مشهور بریتانیایی، گذشته و تاریخ‌نگاری ایدئولوژیک را ابزار مشروعیت‌بخش و عنصر اساسی جهت ابداع و ساختن قبale‌ی تاریخی برای مفهوم ملت در ایدئولوژی ناسیونالیسم و بر ساختن عصرهای طلایی در ایدئولوژی‌های قومیتی و بنیادگرا به شمار می‌آورد. از دیدگاه او، "ابداع سنت" که به منظور استفاده‌ی گزینشی از خاطره‌های جمعی به واسطه‌ی دست‌کاری تکه‌هایی از گذشته‌ی ملی؛ سرکوب کردن

۱. همان، ص ۳۷.

۲. بابک احمدی، رساله‌ی تاریخ، (تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۷)، ص ۱۴.

برخی از بخش‌ها؛ و برجسته‌ساختن برخی دیگر به شیوه‌ای تماماً کارکردی صورت می‌گیرد، «عملی است که مراجع قدرت به عنوان ابزار سلطه در جوامع توده‌ای از آن بهره‌برداری می‌نمایند».^۱ به همین دلیل، هابسبام بر این باور است که پدیده‌ی ملی نمی‌تواند بدون مطالعه‌ی دقیق "ابداع سنت" بررسی شود؛ زیرا آنچه نقش اصلی را در ساختن ملت مدرن به لحاظ ذهنی دارد، همچون "تاریخ ملی" و "هویت ملی"، مستلزم روایاتی از گذشته‌ی ملت؛ بنیان‌گذاران؛ و رویدادهای اساسی تاریخی هستند که این روایات، هیچ‌گاه امری مسلم یا صرفاً بازخوانی بی‌طرف وقایع نیستند و بیش‌تر مفاهیم، نمادها و گفتمان‌های مدرنی هستند که به‌طرز مناسبی در جهت برساخت مفهوم ملت مدرن طراحی شده‌اند. مهم‌ترین ابزار "ابداع سنت"، تاریخ‌نگاری ملی است و مورخان و تاریخ‌نگاران ناسیونالیست به‌مثابه‌ی مهندسان، نقش اساسی در ساخت و ابداع سنت‌ها و خاطره‌های جمعی جهت آگاهی ملی و شکل‌گیری تصویر ملت دارند. هابسبام نسبت تاریخ‌نگاری ایدئولوژیک و مورخان آن را به ناسیونالیسم و ایدئولوژی‌های توتالیتار، نسبت پرورش‌دهندگان بوته‌ی خشخاش به معتادان هرویین می‌داند.

«گذشته مشروعیت می‌بخشد، گذشته پیش‌زمینه‌ای شکوهمند به اکنونی می‌بخشد که چیزی برای ستودن ندارد... جاذبه گذشته از منظر تداوم یا سنت، به‌منزله‌ی پیشینیان ما قدرتمند است... آنچه ملت را می‌سازد، گذشته است، آنچه تقابل یک ملت با دیگران را توجیه می‌کند، گذشته است و مورخان کسانی هستند که آن گذشته را می‌سازند».^۲

هم‌چنین در فقدان زمان حالی که حماسه‌برانگیز و افتخارآمیز نباشد و

۱. تئودور آدورنو؛ اریک هابزبام، *خاطره، تاریخ و تروما*، ترجمه‌ی سپیده برزو، (تهران، نشر خرد سرخ، ۱۳۹۹)، ص ۷۲.

۲. اریک هابسبام، *درباره‌ی تاریخ*، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، (تهران، نشر لاهیتا، ۱۳۹۷)، ص ۲۳. و اموت اوزکریملی، *آخرین بحث‌ها در مورد ناسیونالیسم*، ترجمه‌ی طاهر اصغرپور، (تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۸)، ص ۲۴۴.

افق آینده جلوه‌ای از تاریکی در اذهان به تصویر کشد، شکوهمندسازی گذشته و روایت هدفمند و جانب‌دارانه از رویدادهای آن، عنصری اساسی است که ایدئولوژی‌های توتالیتزر، از گذشته، جهت ساخت و تثبیت هویت سیاسی مورد نظر خویش از آن بهره‌برداری می‌کنند.

از دیدگاه هابسبام، تمام انسان‌ها، جماعت‌ها و نهادها، نیازمند گذشته‌اند و فقط با پژوهش‌های تاریخی، گذشته آشکار می‌شود. هم‌چنان که ناسیونالیسم، به مثابه‌ی فرهنگ هویتی، به کمک اساطیر پوشیده به جامعه‌ی تاریخ، خود را به گذشته پیوند می‌دهد. هابسبام جهت جلوگیری از تبدیل شدن تاریخ به منبع الهام ایدئولوژی و تاریخ‌نگاری اسطوره‌ای، که آنها را به سان چشم‌پبندی در کار مورخ می‌بیند، ضمن تأکید بر کنار نهادن این چشم‌بندها از سوی مورخان، توصیه‌اش به آنها مبتنی بر تفوق مدرک و اهمیت تمایز بین داده‌ی تاریخی اثبات‌پذیر و پندار، و نیز اجتناب از قرائت تمایلات حال در گذشته است.

«گرایش درونی تاریخ به منزله‌ی منبع الهام و ایدئولوژی بدل شدن به اسطوره‌ای است در جهت توجیه خود. چنان‌که تاریخ ملت‌ها و ناسیونالیسم‌های مدرن نشان می‌دهد هیچ چیز نمی‌تواند به اندازه‌ی این چشم‌بندها خطرناک باشد.»^۱

هابسبام مورخان را بیش از هر چیز از افتادن در دام شور و هیجان سیاست‌های هویتی پرهیز می‌دهد. زیرا از دیدگاه او، افسانه‌ها و داستان‌های ساختگی، نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست‌های هویتی دارند؛ سیاست‌هایی که بر اساس آنها گروه‌هایی از مردم خود را با قومیت؛ دین؛ یا مرزهای گذشته یا حال کشورها تعریف می‌کنند و با گفتن این نکته که ما با دیگران متفاوت و از آنها بهتریم، می‌کوشند به ثبات معینی، آن‌هم در جهان بی‌ثبات و لرزان دست یابند. هابسبام با یادآوری مسئولیت مورخان در قبال داده‌های تاریخی،

و لزوم نقد سوءاستفاده‌های سیاسی و ایدئولوژیک از تاریخ، آنها را به جلوگیری از تبدیل گذشته و تاریخ به سلاحی جهت جنگ‌افروزی و کارخانه‌های بمب‌سازی سیاست‌های هویتی دعوت می‌کند.

«در چنین شرایطی، مورخان خود را در نقش نامنتظره‌ی بازیگران سیاسی می‌یابند. همیشه می‌پنداشتم حرفه‌ی تاریخ-برخلاف مثلاً فیزیک اتمی-دست‌کم زبانی نمی‌رساند، اما اکنون می‌دانم که چنین نیست. تحقیقات ما می‌توانند به کارخانه‌های بمب‌سازی بدل شوند، شبیه کارگاه‌هایی که ارتش جمهوری‌خواه ایرلند در آن کودهای شیمیایی را به مواد منفجره بدل می‌کرد. این وضعیت به دو طریق بر ما اثر می‌گذارد. ما در قبال فاکت‌های تاریخی به‌طور کلی، و نقد سوءاستفاده‌ی سیاسی-ایدئولوژیک از تاریخ به‌طور خاص مسؤولیت داریم».^۱

هم‌چنین کیت جنکینز استاد دانشگاه ناتینگهام و نظریه‌پرداز تاریخ در تمایز بین گذشته و تاریخ بر این نظر است که تاریخ گفتمانی است راجع به گذشته ولی قاطعانه متفاوت با آن، وی توصیه می‌کند که بهتر است واژه‌ی گذشته را برای تمام آنچه قبلاً در هر جایی رخ داده است استفاده کنیم؛ ضمن آنکه از واژه‌ی تاریخ‌نگاری نیز برای تاریخ استفاده کنیم:

«آن تکه از جهان که موضوع (آشکار) تحقیق تاریخ محسوب می‌شود نامش "گذشته" است. از این‌رو تاریخ به‌منزله‌ی گفتمان در زمره‌ی مقوله‌ای متفاوت با مقوله‌ای قرار دارد که در باره‌ی آن گفتمان می‌کند. به عبارت دیگر گذشته و تاریخ چیزهای متفاوتی هستند. وانگهی، گذشته و تاریخ آن‌چنان در هم گره نخورده‌اند که تنها یک قرائت تاریخی از گذشته ضرورت مطلق داشته باشد. گذشته و تاریخ مستقل از یک‌دیگر و شناورند، سال‌ها و فرسنگ‌ها از هم فاصله دارند».^۲

۱. همان، ص ۲۳.

۲. کیت جنکینز، *بازاندیشی تاریخ*، ترجمه‌ی حسینعلی نودری، (تهران، نشر آگه، ۱۳۹۳)، ص ۶۸.

از دیدگاه جنکینز، تاریخ به سه دلیل ابداً گذشته نیست، نخست اینکه هیچ مورخی قادر به گزارش کردن و به تبع آن، قادر به بازبازی کلیت وقایع گذشته نیست؛ زیرا مضمون آنها عملاً نامحدود است. دوم اینکه هیچ گزارشی قادر به بازبازی گذشته به همان شکلی که بود نیست؛ زیرا گذشته نه یک گزارش بلکه وقایع، اوضاع و احوال و غیره است. از آنجا که گذشته سپری شده است، لذا هیچ گزارشی را نمی‌توان نسبت به آن سنجید بلکه باید نسبت به سایر گزارش‌ها آن را سنجید. سوم اینکه مهم نیست که تاریخ تا چه اندازه اثبات‌پذیر؛ تا چه حدی پذیرفتنی یا شایان‌وارسی است، در هر حال، تاریخ به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر، برساخته‌ای شخصی باقی می‌ماند؛ تظاهری از چشم‌انداز مورخ در مقام یک راوی.

جنکینز مورخان را مسئول و مهندسان بازساخت گذشته و تاریخ می‌داند که محصول آنها در قالب روایت‌های تاریخی در سازه‌های ایدئولوژیک در جهت مشروعیت‌بخشی به اعمال حاکمان مورد استفاده قرار می‌گیرد. وی به تأثیر بازساخت گذشته در فرایند ملت‌سازی چنین اشاره می‌کند:

«از این رو ملت‌هایی که در حال به سر می‌برند به گذشته‌هایی نیاز دارند تا جایگاه کنونی خود را در آنها مشخص سازند و شیوه‌های زیستی فعلی و آتی خود را مشروعیت ببخشند. لذا مردم واقعاً با گوشت و پوست خود این نیاز را احساس می‌کنند که بایستی ریشه‌های حال و آینده‌ی خود را در گذشته‌های خود پیدا کنند... از دل این گذشته‌ها تبیین‌هایی برای وجودهای فعلی و برنامه‌های آتی بیرون کشیده شده است.»^۱

از دیدگاه جنکینز، تاریخ به مثابه‌ی نظریه‌ای ایدئولوژیک، راهی است که طی آن مردمان تا حدودی به خلق هویت‌های خود اقدام می‌کنند و این عمل یعنی کار تبدیل گذشته به تاریخ، و تبدیل آن به منبع مشروعیت‌بخش

و آگاهی ملی، کار تاریخ‌نگارانی است که به بازسازی و بازکشف گذشته و روایت ادبی از آن به تدوین تاریخ می‌پردازند.

هم‌چنین ثی. ایچ. کار تاریخ‌نگار انگلیسی، تاریخ را تفسیر رویدادها و کنش و واکنش مداوم مورخ و امور واقع نسبت به یک‌دیگر و گفت‌وشنود بی پایان حال و گذشته تعریف می‌کند. وی وظیفه‌ی مورخ را نه عشق به گذشته و نه ره‌ساختن خود از گذشته، بلکه در درک و احاطه‌ی گذشته جهت کلید فهم حال می‌پندارد.^۱

از دیدگاه فریدریش نیچه، تاریخ بازنمایی گذشته است که می‌باید در خدمت زندگی و فعالیت مشحون از نشاط آن باشد. به دیگر سخن به روایت نیچه، تنها هدف از مطالعه‌ی تاریخ باید تلاش در مثال‌ها و اندیشه‌ها و مفاهیمی در تاریخ باشد که به کار بهبود زندگی ما بیاید و به حال ما سودمند باشد.

«مطمئناً ما به تاریخ نیاز داریم... فقط تا آنجایی ما در خدمت تاریخ هستیم که تاریخ به زندگی خدمت نماید... تمام انسان‌ها باید بیاموزند که زندگی کنند و تاریخ را فقط در خدمت زندگی که زیستن آن را آموخته‌اند به خدمت گیرند»^۲

نیچه معتقد است که تاریخ از سه جهت به انسان معاصر تعلق دارد: یکی از آن جهت که انسان فعال و کوشا است؛ دوم از آن حیث که حافظ و تحسین‌کننده است؛ و سوم از آن‌رو که رنج می‌برد و محتاج آزادشدن است و لذا این مثلث تعلقات با سه نوع از تاریخ تطبیق می‌کند و نیچه آنها را در قالب تاریخ عظمت؛ تاریخ یادوارگی؛ و تاریخ نقادی مشخص و دسته‌بندی می‌کند. در تاریخ عظمت، «تاریخ چون بیان بزرگی‌های گذشته به ما نشان می‌دهد که اکنون عظمتی در کار نیست و در تاریخ یادوارگی تاریخ گذشته

۱. ثی. ایچ. کار، تاریخ چیست؟، ترجمه‌ی حسن کامشاد، (تهران، نشر خوارزمی، ۱۳۹۶)، صص ۵۲ و ۵۴.

۲. فریدریش نیچه، سودمندی و ناسودمندی تاریخ برای زندگی، ترجمه‌ی عباس کاشف، (تهران، نشر فرزاد روز، ۱۳۸۵)، صص ۱۱-۱۲ و ۱۱۱.

بزرگی‌ای را نمایان نمی‌کند اما ما نگاه ستایش‌آمیزی به آن داریم، به این دلیل که خودمان موجوداتی ستایش‌گرم، پس بزرگی‌هایی را به گذشته نسبت می‌دهیم و در تاریخ انتقادی تاریخ راه حلی برای ما فراهم می‌آورد. از آنجا که ما در زمانه‌ی بدی زندگی می‌کنیم، رنج می‌بریم و ناکام می‌مانیم، بررسی گذشته را راه خروج از دشواری‌های کنونی می‌دانیم.^۱ نیچه بر این باور است که زیاده‌روی و افراط در تاریخ‌گرایی و نبود نقادی آن در جهت حقیقت دشمن زندگی است و این افراط‌گرایی در علم تاریخ، باعث تباهی زندگی و خود تاریخ می‌شود. پیتر خیل مورخ نام‌دار هلندی، آثار دهشتناک سوءاستفاده از تاریخ و پرهیز از نقد روایت‌ها و تصویرسازی‌های آن را از زبان نیچه چنین توضیح می‌دهد:

«نیچه اگر زنده می‌ماند و آدم‌هایی چون هوستن استوارت چمبرلین و روزنبرگ و دیگر پیامبران ناسیونال سوسیالیسم را به چشم می‌دید بی‌شک از آنان بیزار می‌شد؛ و اگر با هیتلر و موسولینی آشنا می‌شد دیری نمی‌پایید که بر ضد آنها می‌شورید. اما این هواداران دو آتشی حق حاکمیت غریزه و شهوت این بزرگواران اسطوره‌ی کارورز درس عبرتی به دنیا دادند و ثابت کردند وقتی تاریخ از نقادی واز حقیقت دست بکشد و خدمتگزار جاه‌طلبی‌های بی‌شرمانه‌ی عاطفه‌پرستان شود چه فلاکتی دامن بشر را می‌گیرد».^۲

نیچه برای سمّ دهشتناک افراط در تاریخ، که نیروهای شکل‌دهنده‌ی زندگی را مورد حمله قرار داده و مانع ارتباط سازنده‌ی گذشته با حال و آینده است، پادزهرهایی معرفی می‌کند. نزد نیچه این پادزهرها عنصر تاریخی، غیر تاریخی؛ و فرا تاریخی نام دارند. مقصود نیچه از واژه‌ی "غیر تاریخی"، هنر و قدرت توانایی در فراموش کردن و محصور کردن خویش به

۱. بابک احمدی، رساله‌ی تاریخ، (تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۷)، ص ۱۱۲.

۲. پیتر خیل، استفاده و سوءاستفاده از تاریخ، ترجمه‌ی حسن کامشاد، (تهران، نشر فرهنگ جاوید،

افقی محدود است. حالتی تنگ‌نظرانه و ناسپاس نسبت به گذشته؛ کور نسبت به خطرهای؛ کر نسبت به هشدارها؛ و یک گرداب کوچک زنده در دریای مرده‌ی شب و نسیان است. در روی کرد "غیر تاریخی" به گذشته، فقط افتخارات ملاحظه می‌شود و دلی که سر در هوای آن دارد. برای بازآفرینی مجدد آن کاری نمی‌شود بلکه فقط با افسوس، حالت نوستالژیک به خود می‌گیرد. اما بر عکس، تاریخی‌بودن، انتقال و به‌کارگیری تجربه و درس‌آموزی از گذشته است. نیچه می‌نویسد: «مردان تاریخی با نگرستن به گذشته به آینده متوجه می‌شوند و شجاعت و شهامت پیدا می‌کنند و با زندگی درگیرتر می‌شوند و مشعل این امید که همه چیز باز هم بهتر خواهد شد و سعادت باید در آن سوی کوهی واقع باشد که به سوی آن رهسپارند در دلشان می‌افروزد».^۱

در نگاه "تاریخی" نیچه، گذشته و آینده به هم پیوسته‌اند و آنچه در آینده شکل خواهد گرفت از گذشته شکل اولیه‌ی خود را به دست آورده در مسیر تکاملی خود پیش خواهد رفت: «این مردان تاریخی اعتقاد دارند که مفهوم وجود طی فرایند خود واجد درخشش بیشتری می‌گردد، آنها فقط برای آن به گذشته می‌اندیشند که حال را بهتر درک کنند و یاد بگیرند که با شدت بیشتری عاشق آینده باشند».^۲ اما غیر تاریخی فقط در گذشته زندگی می‌کند.

از سویی دیگر، هگل که در برداشت خود از فلسفه، تاریخ در آن امری محوری دارد. تاریخ را به سه گونه‌ی تاریخ دست اول و تاریخ اندیشیده یا اندیشه‌گرایانه و تاریخ فلسفی تقسیم می‌کند. هگل شهود حسی، مشاهده و گزارش گواهان عینی رویدادها را ابزار کار تاریخ دست اول؛ و فهم را ابزار کار تاریخ اندیشیده؛ و عقل را ابزار کار تاریخ فلسفی می‌داند: «تاریخ دست اول گزارش گواهان عینی رویدادهاست در این شیوه روح

۱. مسعود مرادی، فلسفه تاریخ، (تهران، نشر به‌نگار، ۱۳۹۰)، ص ۸۷.

۲. همان، ص ۸۷.

تاریخ‌نویس با روح وقایعی که روایت می‌کند یکی است، یعنی تاریخ‌نویس سخت پایبند عقاید و عادات و تعصبات جامعه و زمان خویش است او رویدادهای تاریخی را به‌طور بی‌واسطه یعنی از راه شهود حسی و مشاهده درک می‌کند. در تاریخ اندیشیده تاریخ‌نویس خود را از تنگنای زمان و مکان و روحیه‌ی حاکم بر آنها می‌رهاند. در اینجا وجدان نویسنده از متعلق خود فاصله می‌گیرد. زیرا رویدادهای گذشته، بیرون از حوزه‌ی احساس بلاواسطه‌ی او هستند و او از دیدگاهی به جز ادراک حسی به آنها می‌نگرد. نویسنده اینک باید گذشته را دوباره بیافریند، پس تاریخ‌نویس در این شیوه به وساطت یا میانجیگری عامل تازه‌ای نیازمند است که آن نیروی فهم است. تاریخ فلسفی یا فلسفه‌ی تاریخ گذشته و حال را با هم درمی‌آمیزد ولی نه بر اساس ادراک بی‌میانجی حسی، بلکه بر اساس عقل.^۱

از دیدگاه هگل، موضوع تاریخ فلسفی باید خودآگاهی یک ملت و یا به عبارت دیگر، دیالکتیکی باشد که از طریق آن، ملت به خودآگاهی می‌رسد. به سخن دیگر، هگل تاریخ را به‌منزله‌ی حرکت تکاملی به سوی تحقق تمام‌عیار آزادی و گسترش یافتن اندیشه در زمان می‌داند.

در خاتمه‌ی این بحث می‌توان نتیجه‌گیری کرد که گذشته به‌مثابه‌ی خاطره؛ اسطوره و روایت‌های افسانه‌ای؛ و تاریخ به‌مثابه‌ی تفسیر علمی؛ شناخت؛ و پژوهش نظام‌مند و خودآگاهی از رویدادهای گذشته در صورتی که با هدف‌های ایدئولوژیک بازسازی و بازساخت شوند، تبدیل به ابزاری جهت مشروعیت بخشی به مناسبات قدرت در نظام‌های توتالیتار و ایدئولوژیک از قبیل ناسیونالیسم؛ فاشیسم؛ قومیت‌گرایی؛ و بنیادگرایی می‌گردد. و در صورتی که بازکشف گذشته و تاریخ‌نگاری بر مبنای تحقیق غیر جانب‌دارانه، مبتنی بر ارزیابی علمی منابع و داده‌های تاریخی با پژوهش

۱. فریدریش هگل، عقل در تاریخ، ترجمه‌ی حمید عنایت، (تهران، نشر شفیعی، ۱۳۹۰)، صص ۱۳ و

نظام‌مند و دیدگاه انتقادی و تقدس‌زدایی نسبت به گذشته باشد، می‌تواند کلید فهم؛ پیوند و تجلی حال، و بصیرت و روشنایی مسیر آینده باشد.

تاریخ‌نگاری ایدئولوژیک و ناسیونالیسم

ظهور ایدئولوژی ناسیونالیسم در اوایل قرن نوزدهم، باعث شکل‌گیری جوامع انسانی در قالب مفهوم ملت با مرزهای سیاسی و جغرافیایی مشخص در ساختار دولت-ملت مدرن گردید. دولت ملی در جهت ایجاد آگاهی ملی و جمعی که به شکل‌گیری ملت مدرن منتهی می‌گردید، لاجرم ملزم به ایجاد هویتی ملی از طریق بازسازی و برساختن گذشته‌ای کهن و یافتن قباله‌های تاریخی و میراث مشترک جهت ملت مدرن بود. تاریخ‌نگاران با پرده‌برداری از گذشته؛ ساختن عصرهای طلایی؛ ازلی‌انگاشتن مفهوم ملت؛ اثبات تداوم و پیوستگی تاریخی آن؛ و نگاه ایدئولوژیک به تاریخ، که تجلی آن در تدوین تاریخ‌های ملی بود، نقشی مهم در ایجاد آگاهی ملی؛ ناسیونالیسم؛ و برساختن مفهوم مدرن ملت داشتند. تاریخ ماده‌ی خام و گذشته به مثابه‌ی عنصر اساسی این ماده‌ی خام به عنوان ابزار دست تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی، در فرایند ساخت ملت‌های جدید، مورد بهره‌برداری قرار گرفت. در تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی و نگاه ایدئولوژیک به گذشته روایت‌های ذیل از مفهوم ملت و هویت ملی، برجسته و تبلیغ می‌شد:

۱. مضمون کهن بودن ملت و اینکه ملت‌های مدرن از دوره‌های باستانی در تاریخ وجود داشته و دارای تداوم تاریخی بوده‌اند، جزء بسیار مهمی از فرایند ملت‌سازی محسوب می‌شود. تاریخ‌نگاران ناسیونالیست با نگاه جانب‌دارانه و یک‌سونگری به تاریخ سرگذشت ملت‌ها و دست‌کاری گذشته در مسیر هدف‌های سیاسی و ساختن فراروایت‌های تاریخی به همراه افسانه‌ها و «اساطیر پوشیده به جامعه‌ی تاریخ ضمن پیوند ملت‌ها با